

شہید حسن گورکی



ازبائیں علی
سامانہ جامع سرداران و دہشتگردان استان بوشهر

نام پدر	رضا
تاریخ تولد	۱۳۶۶/۱/۷
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۸۳/۷/۱۰
محل شهادت	ساحل بوشهر
مسئولیت	امر به معروف
نوع عضویت	بسیجی
شغل	محصل
تحصیلات	
مدفن	بهشت صادق بوشهر

زندگینامه

شهید حسن گورکی که نام دیگر ایشان مجید بود در فروردین ماه سال ۶۶ به دنیا آمد.

سجای اخلاقی شهید: با وجودی که سن و سال زیادی هم نداشت بسیار قابل توجه بود به طوری که همه اعضای خانواده علاقه عجیبی نسبت به او داشتند و مارد هم در منزل همیشه او را یوسف کنعان صدا می زد.

شهید به همراه یکی از اعضای فامیل که از روستاهای اطراف آمده بود به کنار ساحل رفتند تا دریا را تماشا کنند که شامگاه نیمه شعبان سال ۸۳ بود. یک جمع هفت هشت نفره در کنار دریا نشسته بودند که در اثر بی اخلاقی که در آن جمع رخ می دهد، شهید تذکر می دهد و عبور می کند اما پس از دقایقی پسران آن جمع به دنبالش می روند و تنه یا پیش پا می زنند و این کار را سه بار تکرار می کنند و هر بار شهید به خاطر برخورد تصادفی با آنها، عذر خواهی می کند.

علیرغم شلوغی محل شهادت، وقتی درگیری آغاز می شود، هیچ کس مداخله نمی کند تا اینکه شهید، چندین ضربه چاقو می خورد و در نهایت یکی از ضاربین که سوار بر موتور بود، از پشت با چاقوی آشپزخانه ضربه وارد می کند.

شهید را ساعت سه بامداد به بیمارستان می رسانند ولی به دلیل ضربات وارده جان خود را در راه امر به معروف و نهی از منکر نجات داد.

مصاحبه

س از آن که تعدادی از آمرین به معروف و ناهیان از منکر در سطح کشور مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و یکی از آن ها در استان فارس به شهادت رسید، به سراغ سلمان گورکی، برادر شهید حسن گورکی رفتیم. شهیدی که در سال های نه چندان دور در شهر ساحلی بوشهر در جوار خلیج نیلگون تا ابد فارس به جرم نهی از منکر توسط چند نفر مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به شهادت رسید. در ادامه مصاحبه سپاس با برادر این شهید را مطالعه می کنید.

شهید را معرفی کنید.

برادرم دوتا اسم داشت، یکی شناسنامه ای به نام حسن و دیگری مجید که نام خانگی ایشان بود. شهید متولد هفتم فروردین ۱۳۶۶ بود. که در زمان شهادت یعنی در تاریخ یازدهم مهرماه ۱۳۸۳ هفده سال داشت. شهید دانش آموز سال آخر هنرستان حاج جاسم بود. همزمان در مغازه برادر بزرگمان که اسباب بازی فروشی داشت مشغول به کار بود.

معمولا در اعیاد، در پاساژ جشن می گرفتند و هر مغازه ای متناسب با نوع کسب و کارش کمک هایی می کرد. برادرم مسئول جمع آوری کمک ها شده بود که جشن نیمه شعبان را در روز پنج شنبه، یعنی یک روز قبل از نیمه شعبان برگزار کند، زیرا نیمه شعبان آن سال با جمعه مقارن شده و بازار تعطیل بود، لذا بازاریان تصمیم گرفتند جشن نیمه شعبان را در روز پنج شنبه، یعنی یک روز جلوتر برگزار کنند. از شهادتش بگویید.

ابتدا یک مسئله ای را بگویم و آن اینکه بنده هنوز با موضوع شهادت برادرم کنار نیامده ام و تا امروز نخواستیم به تمام زوایای ماجرا ورود جدی داشته باشیم. دلیلش هم وابستگی شدیدی است که در خانواده ما نسبت به یکدیگر وجود دارد. از این رو برایمان سخت بود که در جلسات دادگاه حضور داشته باشیم و یا ضاربان را ملاقات کنیم. موضوعی که در برخی خانواده های ایرانی کمتر دیده می شود.

روز بعد از جشن که بعد از ظهر نیمه شعبان بود، یکی از خویشاوندان که اهل شهر بوشهر نبود (برادر دامادمان که سرباز دفتر امام جمعه بود و در روستا زندگی می کرد)، از وی خواست که به کنار دریا بروند و آنجا را ببینند. آن شب که شامگاه میلاد امام زمان (ع) بود، کنار دریا شلوغ شده بود.

این اتفاق با توجه به مستنداتی که دست ما رسید، از روبروی فلکه رئیسعلی دلواری (میله پرچم) شروع شد. یک جمع هفت هشت نفره ای به همراه مادر و خواهر کسی که اعدام شد، در آن جا نشسته بودند. در اثر بی اخلاقی که در آن جمع رخ می دهد، شهید تذکر می دهد و عبور می کند. پس از دقایقی پسران آن جمع به دنبالش می روند و تنه یا پیش پا می زنند. این کار را سه بار تکرار می کنند (بر اساس اعتراف متهمان در دادگاه) و هر بار شهید به خاطر برخورد تصادفی با آن ها، عذر خواهی می کند.

یک بار در پائین فلکه این توحش رخ می دهد و دوباره در بالای فلکه. علیرغم شلوغی محل شهادت، وقتی درگیری آغاز می شود، هیچ کس مداخله نمی کند تا اینکه شهید، چندین ضربه چاقو می خورد.

نهایتا یکی از ضاربین که سوار بر موتور شده بود، از پشت با چاقوی آشپزخانه ضربه وارد می کند که نزدیک بوده نوک چاقو از سینه شهید بیرون بزند (و زمانی که شهید روی زمین افتاده بود، از پشت یکی دیگر چندین بار با چاقو به کمرش می زند) و علت فوت هم پارگی شش ها (پارگی مجرای تنفسی) اعلام شد؛ زیرا ضربات چاقو به شش ها آسیب رسانده بودند.

جای تقریبا هفت تا هشت ضربه چاقو روی پشت لباس وجود داشت و وقتی امروزه جنایات تکفیری ها در سوریه را مشاهده می نمائیم، می بینم که آنها تفاوتی با تکفیری های امروز در سبوعیت و ددمنشی ندارند و آنها وحشیانه ضربات چاقو را وارد ساخته بودند؛ حتی جای سگک کمر بند هم روی صورتش بود و بر اساس شهادت بعضی ها، مادر و خواهر آن ضاربی که اعدام شد هم با کیف به شهید ضربه وارد می کردند.

پس از جنایت، یک بنده خدا با موتور ۷۰ شهید را در ساعت ۳ صبح به بیمارستان می رساند؛ که دو بار عمل می

شوند اما به دلیل شدت جراحات وارده و خونریزی شدید، جراحی ها جواب نمی دهند و ایشان جان به جان آفرین تسلیم می کنند.

مجرمان چگونه و در چه مدت، شناسایی و بازداشت شدند؟

محوریت موضوع دستگیری مجرمان به دست نیروهای بسیج و پایگاه مقاومتشان بود و در این رابطه می توان از فرمانده پایگاه مقاومت بسیج حضرت روح الله حاج ادریس حاجی پور و آقای کبگانی و دیگرانی که نقش به سزایی در این جریان داشتند یاد کرد و با همکاری بسیار خوب کلانتری مصلی، نزدیک به ۹۰ نفر را بازداشت کردند. این دستگیری از ساعت ۹ صبح همان روز آغاز شد و تا چهار ساعت ادامه داشت. سپس با اطلاع همشهریان از این جنایت و شاهدان عینی که صحنه قتل را نظاره گر بودند، داوطلبانه به کلانتری می آمدند و بازداشت شدگان را شناسایی می کردند. از این میان، شش هفت نفر که مستقیم در قتل داشتند، شناسایی و بازجویی شده و بقیه افراد آزاد شدند.

شاهدان اصلی که نقشی تعیین کننده در شناسایی داشتند، چه کسانی بودند؟

در آن مدتی که در کلانتری بودم، خیلی از مردم (شاهدان ماجرا) شب بازداشت به آنجا آمدند و می گفتند: ما فقط می خواهیم شناسایی کنیم و دوست نداریم اسممان در پرونده ثبت شود؛ زیرا از عذاب وجدان نتوانستیم بخواهیم.

اما مهمترین شاهد ماجرا، شاگرد تابلوسازی بود که رفته بودم آنجا برای سفارش بنر و پارچه. وی شاهد تمام جزئیات صحنه شهادت بود و همه ضاربان را می شناخت. ایشان کمک مهمی به شناسایی و بازداشت و بازجویی متهمان کرد و از بقیه همشهریان اطلاعات دقیق تری داشت و برای پرونده، شهادت شجاعانه ای داد. واکنش مردم چطور بود؟

همراهی بسیاری از خودشان نشان دادند. احساس و تاثیر ابراز همدردی را بنده در آنجا احساس کردم و واقعا از مردم بوشهر سپاسگزارم. از سویی، به دلیل اینکه جنازه شهید را تا سه روز دفن نکردیم، تعداد مراجعان برای تسلیت گویی بیش از حد انتظار بود و ما را شرمنده خودشون ساختند. رفتار مردم با ما باور نکردنی بود؛ مانند فرزند خود در ابراز همدردی، برخورد می کردند. و حتی گاهی شدیدتر از ما، به شکلی که درد و رنج ناشی از دست دادن برادرمان را فراموش می کردیم.

نمی دانم، روزهای عجیبی بود؛ هیچ گاه فراموش نمی کنم، هیچ گاه.

چرا شهید را تا سه روز نگه داشتید؟

بعضی ها نظرشان بر این بود که تا اعدام شدن قاتل اصلی، جنازه را دفن نکنیم.

آخر و عاقبت ضاربان چه شد؟

عامل اصلی شهادت وی که ضربه اصلی را وارد کرده بود اعدام شد و بقیه ضاربان به تناسب جرمشان احکام جداگانه ای برایشان صادر شد اما عاقبت زندگی آن ها جالب است، چون یکی از ضاربان بعد از چند سال خودکشی کرد و دو نفر از آن ها در تصادف رانندگی کشته شدند. از بقیه ضاربان اطلاع دقیقی ندارم. از ویژگی های شخصیتی شهید بفرمائید.

از دعوا و درگیری به دور بود. صبح ها خیلی زود به مغازه می رفت و اعتقاد داشت مغازه را باید قبل از طلوع آفتاب باز کرد؛ زیرا خداوند در این وقت رزق و روزی را تقسیم می کند.

در مراسمات مختلف مذهبی حضوری فعال داشت، مثلا در جلسات هفتگی زیارت عاشورای پایگاه بسیج که هر هفته در منزل یکی از اعضا برگزار می شد، به صورت مرتب شرکت می کرد. نکته جالب توجه درباره زیارت عاشورای شهید این بود که دوشنبه ها برای رفتن به جلسه زیارت، جلوی پدر می نشست و با نگاه کردن به وی، درخواست اجازه می کرد و هیچ گاه به زبان نمی آورد.

پدر هم دیگر می دانست آن روز زیارت عاشورا برگزار می شود، شهید را از مغازه مرخص می کرد.

آن روزها در ماه مبارک رمضان قرار داشتیم و می دانید که ماه مبارک تنها ماهی است که اکثر خانواده ها در سفره سحری به دور هم جمع می شوند. سحری های ما گریه بود و نه سحری چه توصیه ای برای جوانان و همشهریان دارید.

در منطق رسانه ای غرب، یک قانون وجود دارد که می گوید: برای ایجاد انحراف در یک واقعیت، موضوع یا جریان اصلی و مثبت، اجازه دهید همه در موردش نظر دهند. زیرا در این صورت اصل ماجرا فراموش می شود و

حواشی و شبهات و پاسخ به هر شبهه باعث می شود موضوع دارای شاخ و برگ متعددی شود که منجر به فراموشی و انحراف از اصل موضوع و گمراهی مخاطبان عام می شود.

اگر فرامین مقام معظم رهبری را انجام دهیم، هیچ مشکلی به وجود نمی آید. گوش به فرمان مقام معظم رهبری باشیم و در موضوعات مختلف نگاه مان به منویات ایشان باشد که هیچ گاه دچار شبهه نشویم.

در دوران حوادث و فتنه های موجود این زمانه و آخرالزمان کسانی هیچ گاه گمراه نمی شوند که در مسیر خط ولی زمان خود باشند و در هر موضوع و حادثه ای بر خود اجتهاد نکنند؛ حتی اگر به ضرر خود یا هم گروهی هایمان باشد. سخن، سخن ولی زمان است، زندگی و مرگ ما در گرو بیان و دیدگاه ولی زمانه است. این همان ولایت مطلقه فقیه می باشد ((انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم)) ، ((الهم الجعل محیای محیا محمد و ال محمد و مماتى ممات محمد و ال محمد)) ؛ این دو شعار را سرلوحه زندگی خودمان قرار دهیم و استغفار ورد زبانمان باشد که امید به رستگاری وجود دارد.

تنها یک پرچم است که همگی در زیر آن جمع می شوند و آن هم پرچم سید الشهداء امام حسین (ع) است. یگانه پرچمی است که استعداد و ظرفیت آن را دارد که تمام سلائق، تفکرها و گروه ها را به دور یکدیگر جمع کند و بدون توجه به جایگاه و شهرت، دو ماه (محرم و صفر) در کنار هم زندگی کنند. به همین منظور تحقق «کل یوم عاشورا و کل عرض کربلا» ندا داده می شود.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران